

این نوشته، ترجمه سخنرانی دکتر سید حسین نصر است. این سخنرانی به دعوت «انجمن دانشجویان مسلمان» دانشگاه «ام آی تی» ایراد شد. دکتر نصر از همین دانشگاه در رشته فیزیک و ریاضی فارغ التحصیل شد و سپس مدرک دکتری خود را در رشته فلسفه علم یا تأکید بر علوم اسلامی، از دانشگاه هاروارد اخذ کرد.

♦ دکتر سید حسین نصر

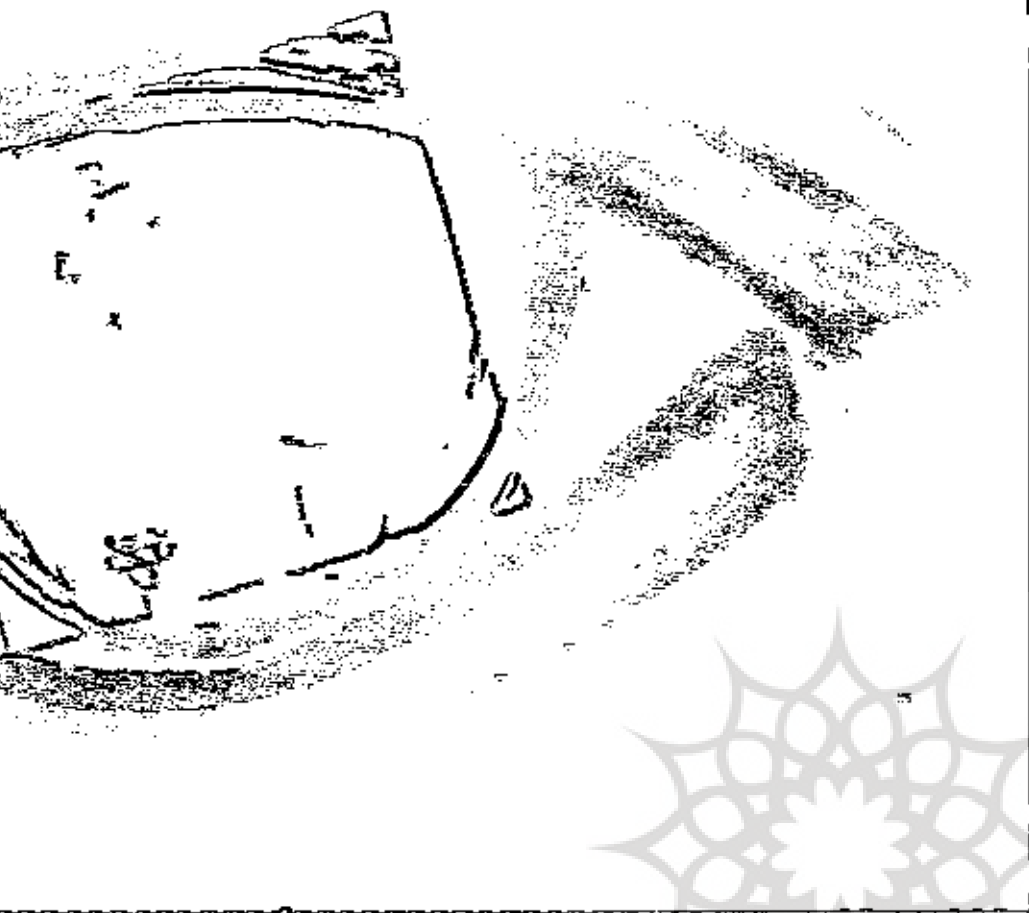
پیش از هر چیز باید بگویم بسیار خوشحالم که توانستم دعوت «انجمن دانشجویان مسلمان» دانشگاه «ام آی تی» را اجابت کنم و در دانشگاهی که از آن فارغ التحصیل شده‌ام، به ایراد سخنرانی بپردازم. من نه تنها از اینکه این جا هستم خوشحالم، بلکه به عنوان اولین دانشجوی مسلمان که پایه «انجمن دانشجویان مسلمان» را در دانشگاه هاروارد، در سال ۱۹۵۴، بنا نهاد، خرم‌اندم که می‌بینم این سازمان‌ها رشد کرده و از نظر فرهنگی اهمیتی بارز می‌یابند. تردیدی ندارم که آنان در سه زمینه نقش مهمی ایفا می‌کنند. مهم‌تر از همه اینکه آنان جان‌های مسلمانان را به سوی پروردگار متوجه می‌سازند. از سوی دیگر، امکان بحث و مناظره در میان مسلمانان را فراهم می‌آورند و سوم اینکه دیدگاه‌های مسلمانان را در محافل دانشگاهی آمریکا می‌پراکنند و به این محافل نشان می‌دهند که در دیگر نقاط چه می‌گذرد.

امروز سعی خواهم کرد تا بحث خود را به اسلام و ارتباط آن با علم مدرن محدود بدارم، که موضوع بسیار حساس و فوق‌العاده دشواری است. البته این بحث، یک بحث سیاسی نیست، ولی پیامدهای عظیمی دارد، چون به هر حال به نوعی بر آینده جهان اسلام اثر می‌نهد.

خیلی‌ها بر این عقیده‌اند که اساساً چیزی به عنوان مشکل اسلامی علم وجود ندارد. آنان می‌گویند که علم، علم است و اسلام همواره به شوق علم بوده، پس دیگر مسأله‌ای نیست. اما این سه ساله وجود دارد، چون در برخی از کشورهای اسلامی، بچه‌ها از وقتی که با قانون لااواز به آشنا شدند و فهمیدند که آب ترکیبی از اکسیژن و هیدروژن است، نماز خواندن را کنار گذاشتند. در همه کشورهای اسلامی، با شدت و ضعف متغیر، شاهد آن بودیم که مطالعه علوم غربی «بر نظام ایدئولوژیک جوانان آن تأثیر بارزی بر جا نهاده است. از سوی دیگر، تمامی کشورهای اسلامی، با انواع و اقسام حکومت‌هایی که دارند، به پاره‌های جوامع خود، علوم غربی را می‌آموزند. امروزه که بشما این جا جمع شده‌اید، والدینتان یا حکومت کشورتان، با دانشگاهی که به آن وابسته هستند هزینه تحصیلات شما را می‌پردازند تا علم غربی را با خود به جهان اسلامی ببرید. بنابراین با موضوعی سروکار داریم که در قلب مسائل جهان اسلام قرار دارد و اذهان بسیاری از متفکران اسلامی را به خود معطوف کرده است.

من بحث امروز خود را با دسته‌بندی سه موضوع اصلی موجود در جهان اسلام نسبت به علم مدرن آغاز می‌کنم و سپس به تشریح و تبیین دقیق تر موضوع می‌پردازم. یکی این موضوع است که شخصی به مطالعه علوم می‌پردازد و نماز خود را هم می‌خواند و دستورات شرع را هم اجرا می‌کند و مشکلی ندارد. این موضوع چیز تازه‌ای نیست و در سده گذشته هم سابقه آن به جمال‌الدین افغانی می‌رسد که اصلاح طلبی، جسور، فیلسوف، رجل سیاسی و پان اسلامیت بود. کسی به دقت نمی‌داند که مواضع سیاسی او چه بود، ولی تردیدی نیست که او در سده نوزدهم میلادی آدم پلشوروی بوده و به طور مستقیم و غیر مستقیم، از طریق شاگردش محمد صید، مسئول اصلاحاتی اساسی بود که در دهه‌های ۱۸۸۰ و ۱۸۹۰ در مصر رخ داد. چالب این جاست که هم مدرنیست‌ها و هم ضد مدرنیست‌های مصر، نظیر «خوان المسلمین» جمال‌الدین را از جمع خود به حساب می‌آورند.

جمال‌الدین در عین حال که از علم غربی چیز زیادی نمی‌دانست، ولی به آن علاقه داشت. او در ضمن به شکوفایی مجدد جهان اسلام اعتقاد داشت. او به این دیدگاه عادت یافته بود که آن چه غرب را قدرتمند و مقتدر کرده، علم امروزی است و از آن جا که غرب به این علم دسترسی و تسلط دارد، توانسته است بر جهان اسلام مسلط شود. پس علم باید چیز خوبی باشد و علم بی‌نفسه خوب است، چون با خود قدرت همراه می‌آورد. این بخش اول حرف‌های جمال‌الدین بود.



بزرگ علم اسلامی چه آمده است؟

دو برابر اسلام و خلیف مطلق

پیدا کرد. عجیب این جاست که جهان اسلام طی این یکصد و پنجاه سال گذشته فقط معدودی مورخ علم و فیلسوف علم عرضه داشته است. البته تعداد دانشمندان و مهندسان کم نبوده که برخی از آنان نیز نابغه بوده و در بهترین دانشگاه‌های جهان، نظیر همین دانشگاه مشغول به تحصیل هستند. اما عملاً تا چند دهه قبل هیچ مورخ و فیلسوف برجسته‌ای در زمینه علوم سر بر نیارده است. این مسأله از آن جا که چندان جالب توجه نبوده یا بی‌ربط به نظر می‌رسید کمتر مورد توجه واقع شد و تمامی بحث‌هایی که در غرب در باره تأثیر علم بر دین، تأثیر دین بر فلسفه علم و اینکه این نوع آگاهی چه معنایی دارد در گرفته بود، در نظام آموزشی اسلامی مورد غفلت قرار گرفت.

البته چند مورد استثنایی هم وجود داشته در ترکیه، کمال‌آنتورک به قدرت رسید و او گرچه از بسیاری جهات آدم خشنی بود، اما ترکیه را از قهقار نجات داد. ما می‌دانیم که او در ترکیه با اسلام چه کرد. اما در این تردیدی نیست که دید خاصی داشته اولین کاری که او کرد این بود که گفت اگر ترکیه می‌خواهد به عنوان یک کشور غیر مذهبی سر پای خود بایستد، اولین کاری که باید بکند این است که تاریخ علم غربی را بیاموزد. بنابراین وقتی برنامه دکتری علم به سرپرستی جورج سارتن فقید در دانشگاه هاروارد راه اندازی و تثبیت شد که اولین برنامه در نوع خود در سراسر آمریکا بود. آنتورک فوراً دانشجویانی را از نقاط مختلف آمریکا به این دانشگاه فرستاد تا در این رشته به تحصیل بپردازند. اولین کسی که در برنامه دکتری تاریخ علم در دانشگاه هاروارد پذیرفته شده، آیدین سعیدی لعل ترکیه است. او هنوز در قید

بحث دوم او این بود که علم در اصل از جهان اسلام آمده و در نتیجه علوم اسلامی سرمنشا و مسئول تسلط غرب بر علم و بر جهان اسلام بوده است و لاجرم کاری که مسلمانان باید بکنند این است که بار دیگر زمام علم را به دست بگیرند تا بتوانند شکوه و عظمت گذشته خود را تکرار کنند و به یک تمدن قدرتمند و باشکوه مبدل گردند. به این ترتیب جمال‌الدین علم اسلامی و علم غربی را یکی فرض می‌کند. او از سوی دیگر قدرت غرب را ناشی از علم می‌داند. سوم اینکه او بر این باور است که اگر مسلمانان دوباره این علم را از غرب بیاموزند آنچه را که زمانی داشته و از ایشان گرفته شده بود، باز خواهند ستاند و به دوره پرشکوه گذشته باز خواهند گشت. این دیدگاه تأثیر بزرگی بر جهان اسلام و بر محافل مدرنیست آن، بر جا نهاد و برای اینکه بهمیم در حال حاضر در جهان اسلام چه می‌گذرد، لازم است در بابیم که پیامدهای حرف‌های جمال‌الدین چه بود.

باید توجه داشت که در جهان اسلام، مدرنیست‌ها فقط یکی از سه گروه مهمی هستند که در سده نوزدهم پا به عرصه وجود نهادند. آن دو دیگر عبارتند از کسانی که امروزه آنان را «بنیادگرا» می‌خوانند که من به شخصه از این عنوان خوش نمی‌آید و گروه سوم که به نوعی از «مهدویت» اعتقاد دارند، ما در حال حاضر با این دو گروه اخیر کاری نداریم و به مدرنیست‌ها می‌پردازیم.

مدرنیست‌ها این تفکر جمال‌الدین را گرفتند و طی یکصد و پنجاه سال گذشته، برچم نوعی ملی‌گرایی را در جهان اسلام به اهتزاز درآوردند. این ملی‌گرایی با مساوی قرار دادن علم یا علم اسلامی و بر فلسفه اسلامی از علم همانگی خوبی





حیات است و بلاسابقه ترین چهره در میان مورخان علم در ترکیه به حساب می آید.

استثنای دیگری هم وجود داشته ولی به طور کلی نیروهای مدرنیست در درون جهان اسلام تصمیم گرفتند پیامدهای علوم غربی را نادیده یا دست کم بگیرند و این طور احساس می کردند که اسلام به مراتب بهتر از مسیحیت می تواند با این موضوع کنار بیاید آنان بر این باور بودند که در مسیحیت ضعیف وجود داشت و همان باعث شد تا در سده نوزدهم در برلین علم سر فرود آورد ولی این امر در مورد اسلام رخ نخواهد داد. جانب این جاست که برخی از متفکران غربی هم دنباله رو این نظریه بودند یکی از بیروانترین فیلسوفان ضد مسیحیت و ضد دین در فرانسه در سده نوزدهم ارتست رنان بود که او را پدر عقل گرایی (Rationalism) در فلسفه فرانسه در سده نوزدهم می شناختند او کتابی نوشته که امروزه یک اثر کلاسیک در مورد این رشته است و بعد از ۱۴۰ سال در فرانسه تجدید چاپ شده و در آن دقیقاً همین بحث ها را مطرح می کند. حرف او این است این رشته من رشد معرفت عقل گرایی است که به علم جدید منتهی شده است. او معرفت تفکر عربی اسلامی و تئولوژی غربی است که همواره سدر راه او چگیری علم مدرن بود. بنابراین نوعی اتحاد فکری و فلسفی میان متفکران مدرنیست اسلامی و فلاسفه ضد مذهبی در غرب پیدا شد این نکته ای است که به بحث و بررسی عمیقی نیاز دارد و چون موضوع اصلی بحث من نیست، از کنار آن می گذریم.

این دیدگاه کماکان ادامه یافت و در مراکز غربی چون «دارالفنون» در ایران، دانشگاه پنجاب در هند، دانشگاه فواد در مصر و دانشگاه استنبول و نظایر آنها ادامه یافت و به تدریج در سراسر جهان اسلام گسترش یافت. امروزه هر پنجشنبه غروب که به رادیو قاهره گوش دهید سخنرانی یکی دو خطیب بر شناس را که مسلمانانی معتقد هم هستند خواهید شنید که بعد از تلاوت آیاتی از قرآن که در آنها به «عقل» و «تفکر» اشاره می شود، تلاوت می کنند تا به طور «علمی» به تفسیر «قرآن» بپردازند و در واقع می خواهند اسلام را از

طریق مفاهیم علمی مورد تأیید قرار دهند که امروزه موضعی بسیار قوی در جهان اسلام است. این تفکر در این جهان رواج دارد که تا آن جا که به اسلام و علم مدرن مربوط می شود، این دو هیچ مشکلی با هم ندارند.

اما این موضع، قطب معکوسی هم داشت و این قطب، علما یا محققان دینی جهان اسلام بودند که با تراهی مدرنیستی مخالفت می ورزیدند و با شکل گیری تدریجی نهادهای سیاسی و اقتصادی غربی در جهان اسلام موافق نبودند. این علما یکسره یا علم به مخالفت برخاستند و به این ترتیب این دوگانگی در جهان اسلام پدید آمد. از یک سو مدرنیست ها از مطالعه پیامدهای فلسفی و دینی علوم غربی در جهان اسلام سر باز زدند و از سوی دیگر، علمای سنتی از پذیرش هر آنچه با علم مدرن نسبتی داشت اجتناب کردند البته در این میان چند مورد استثنایی هم وجود دارد.

این مخالفت خلاصی عظیم در حیات فکری جوامع اسلامی پدید آورد. هدای برای این عقیده اند که این امر تقصیر علما بود من به شخصه فکر نمی کنم که همه آن تقصیر علما بوده باشد بلکه تا حدی هم تقصیر را باید متوجه مقامات قدرتمند کشورهای اسلامی دانست و در واقع تقصیر هر دو دسته بود. عنصر سومی را هم باید به این مجموعه اضافه کنیم و آن هم این است که درست همان موضعی که علم در جهان اسلام سرایت می یافت، یک جنبش اسونگر ایتانه و خشکه مقدس (پیوریتن) نیز در جهان اسلام و به ویژه در شبه جزیره عربستان شکل گرفت که ناشی از اقدامات محمد بن عبدالوهاب بود و به جنبش «وهابی» مشهور شد که امروزه در عربستان سعودی بسیار قدرتمند است. قدرت این جنبش در سده هیجدهم میلادی یعنی ایام حیات عبدالوهاب به لوج خود رسید و دامنه آن به عربستان و از آن جا به مصر و سوریه هم رسید. جانب این جاست که علمای وهابی در سده نوزدهم، با هر گونه اسراز علاقه ای به علم و تکنولوژی مدرن مخالفت کردند. مدت ها گذشت تا آموزش علم و تکنولوژی در این کشور راه افتاد و گرنه در سده نوزدهم میلادی علمای عربستان سعودی با هر کسی، چه شافعی و چه مالکی، که از علم دفاع می کرده به مخالفت می پرداختند.

این امر اکنون چرخشی صد و هشتاد در جهای کرده است. البته امروزه هم آدم هایی از آن دست هستند که نمی خواهند در مورد پیامدهای فلسفی علم صحبت کنند ولی کم و بیش موضع سید جمال الدین را در پیش گرفته اند که با علم به عنوان علم بر خورند کنند و با مسایل حاشیه ای آن کاری نداشته باشند.

موضع دومی که امروزه در جهان اسلام شلاندش هستیم و موضع شماری از روشنفکران خوشفکر و برجسته هم هست، این است که مشکل تقابل علم مدرن و اسلام، مشکلی فکری نیست، بلکه یک مشکل اخلاقی است. به اعتقاد آنان، مشکلات علم جدید از ساخت و استفاده از بمب اتم گرفته تا تکنولوژی های پیشرفته مورد استفاده در جنگ و نظایر آنها، تقصیر علم جدید نیست، بلکه ناشی از برخورد اخلاقی با آن است و باید علم جدید را از پیامدها و کاربردهای آن جدا کرد. به عبارت دیگر، باید خود علم را گرفت و در نظام اخلاقی تازه ای به کار بست. این دیدگاه در سال های اخیر هواداران فراوانی یافته و بیشتر دانش گاه های جدید اسلامی، نظیر دانشگاه اسلامی مالزی، دانشگاه اسلامی پاکستان و دانشگاه «ام القران» در مکه، بر این دیدگاه تأکید می کنند. برای مثال در دانشگاه های عربستان سعودی، به دانشجویان اخلاقیات اسلامی، درس می دهند. به این امید که وقتی آنان به یادگیری درس های علمی و مهندسی می رسند، این اخلاقیات را در آن درس ها دخالت دهند.

حال می رسیم به دیدگاه سوم، که خود من یکی از اولین مطرح کنندگان آن بودم و در بیست سال اخیر هواداران زیادی یافته است. بر اساس این دیدگاه علم جهان بینی خاص خود را دارد. علم در خلا شکل نمی گیرد. کما اینکه در غرب در شرایطی ویژه و با پیش فرض های فلسفی خاصی در مورد ماهیت واقعیت پدید آمد تا از جرم (M) نیرو (F)، سرعت (V) و شتاب (a) حرف می زنی، زاویه خاصی را برای نگاه به واقعیت برگزیده ای «جرم» یا «نیرو» چیزهای ملموسی مانند میز و صندلی نیستند، بلکه مفاهیمی مجردند که در سده هفدهم و بر پایه برداشت خاصی از فضا ماده و حرکت که نیوتن مطرح کرد، پدید آمدند. مورخان و فلاسفه علم در بیست سی سال اخیر نشان داده اند که علم جدید جهان بینی خاص خود را

داراست و از ارزش های خاص خود بهره می برد. علم جدید در توضیح این مطلب که وزن و ساختار شیمیایی برگ فلان نوع کاج چقدر و چیست بسیار موفق است. اما مطلقاً نمی تواند به شما بگوید که معنای تغییر رنگ برگ درخت چیست. به عبارت دیگر، علم جدید می تواند «چگونه» را توضیح بدهد اما به توضیح «چرا» نمی پردازد. اگر از استاد خود در مورد نیروی نقل پرسید، فوراً فرمول آن را به شما می گوید، اما اگر از ماهیت این نیرو از او سوال کنید خواهد گفت که این سوال به فیزیک ربطی ندارد. بنابراین علم در بعضی عرصه ها بسیار موفق است و در عرصه هایی هم کارایی ندارد.

در دهه ۱۹۵۰ زمانی که در این دانشگاه به تحصیل فیزیک اشتغال داشتم، برتراند راسل فیلسوف مشهور انگلیسی برای ایراد یک رشته سخنرانی به این جا آمد. پادم هت که او در این سخنرانی ها از علم مدرن سخن گفت و از جمله گفت که علم جدید با کشف ماهیت واقعیت سر و کاری ندارد و دلایل مشخص و مستدلی هم برای این حرف خود مطرح کرد. آن شب که به خانه آمدم، تا صبح خوابم نبرد. پیش خودم فکر کردم که من به این دانشگاه عظیم و معتبر مهندسی و علمی آمدم تا از ماهیت واقعیت آگاه شوم و حالا یکی از مهم ترین و مشهورترین فیلسوفان زمانه به من می گوید که نمی توانم از ماهیت واقعیت مطلع شوم. این امر مسیر تازه ای در مسیر تحصیلات من باز کرد و من چند سال بعد عمر خود را به موازات دروس های فیزیک و ریاضی، به مطالعه فلسفه علم در این جا و بعد در دانشگاه هاواردا اختصاص دادم. در واقع بر اساس حرف های راسل و تفکرات بعدی خودم بود که در نهایت به سمت مطالعه فلسفه علم و سرانجام فلسفه اسلامی علم و کیهان شناسی اسلامی کشانده شدم و باید بگویم که در سی سال اخیر در این زمینه مطالعه و تدریس کرده ام.

این رخداد در من این انگیزه را ایجاد کرد تا کوشش کنم و دریابم که چه شیوه دیگری برای نگرش به جهان وجود دارد و بر این اساس بود که عبارت «علم اسلامی» را ابداع کردم. تلاش من این بود که با علم اسلامی نه به صورت فصلی در تاریخ علم غربی، بلکه به عنوان شیوه مستقلی از نگرش به طبیعت برخورد کنم. این امر مخالفت و مقاومت هایی در غرب پدید آورد و اگر حمایت خالصانه سرها بودند کپی اسلام شناسی سرشناس دانشگاه هاواردا نبود، کسی به من اجازه نمی داد که حتی چنین حرفی را مطرح کنم.

در آن ایام، حتی مطرح کردن «علم اسلامی» به عنوان شیوه مستقلی از نگرش به واقعیت هم مجاز نبود. این امر امروزه بدیهی به نظر می رسد اما در آن ایام کار دشواری بود. این دیدگاه سوم، با کتب های من و در ایامی که بسیار جوان بودم و فقط بیست و چند سال دانشم آغاز شد و به تدریج در جهان اسلام هواداران زیادی پیدا کرد. بر اساس این دیدگاه، همان قدر که علم غربی به تمدن غربی وابسته است علم اسلامی نیز به تمدن اسلامی اتکا دارد و از آن جا که علم نظام ارزشی خاص خود را داراست در نتیجه مفید و ممکن است که تمدنی بیاید و علم تمدن دیگری را یاد بگیرد. اما در همین حال آن را از ارزش های آن تمدن مجزا کند و نظام ارزشی خود را در مورد آن به کار گیرد. بهترین نمونه و مثال آن هم درست همان کاری است که اسلام با علم یونانی و بعد از آن، اروپا با علم اسلامی کرد.

مسلمانان چه کردند؟ مسلمانان فقط به این بسنده نکردند که علم یونانی را بگیرند و این علم را با حفظ ویژگی های یونانی آن، به عربی ترجمه کنند، بلکه این علم را گرفتند و آن را به طور کلی متحول ساختند و به جزئی تکنیک تأثیر از حیات فکری اسلامی بدل کردند. اگر شما به دقت و به طور عمیق کتب های دانشمندان بزرگ مسلمان، چون ابوریحان بیرونی یا ابن سینا یا هر یک از دانشمندان اندلسی را بخوانید خود را در یک فضا و جهان کاملاً اسلامی احساس خواهید کرد. با خواندن این آثار احساس نمی کنید که در یک فضای یونانی حضور دارید. البته در این تردیدی نیست که توصیف ها و توضیح های خاصی مثلاً از آثار ارسطو در آنها برج شده یا فرمولی از کتب «متناصر» اقلیدس در آنها آورده شده اما کل روح و مفهوم اثری که می خوانید، در قالب یک دیدگاه اسلامی عرضه می شود. بزرگترین اثر ریاضی در دوره ماقبل مدرن، کار حکیم عمر خیام شاعر ایرانی است. البته وقتی کتاب او را می خوانید و به فرمول یا معادله خاصی می رسید، در هر کجا که هستید، در هر کشور و تمدنی که زندگی می کنید، آن را به زبان خود، چینی، انگلیسی یا فرانسوی خواهید خواند.

اما تأییدی که کل اثر بر شما به جامی گذرد این است که احساس می‌کنید به یک فضا و جهان فکری دیگری تعلق دارید که جهان اسلامی است و این دقیقاً همان کاری است که غرب با علم اسلامی انجام داد.

در دهه های ۱۰۲۰ و ۱۰۴۰ ترجمه کتاب‌های علمی از زبان عربی به زبان لاتینی آغاز شد و در واقع همین امر تحولات علمی بعدی در سده هوازدهم میلادی را به دنبال آورد و همچنین در سده های پانزدهم و شانزدهم و هفدهم میلادی کاری که فریبان کردند این بود که صرفاً کتاب‌های مورد نظر خود را از زبان عربی به لاتین برگردانند. چند دهه اول، وضع درست همان طوری بود که در جهان اسلام جریان داشته یار چند سده اخیر در این منطقه جریان داشته است. به عبارت دیگر، فریبی ها برای مثال کتاب‌های پزشکی این سبنا را که ترجمه شده بود برمی داشتند و می خواندند. به نحوی که گویا به زبان عربی نوشته شده بود این ترجمه ها شاید خیلی دقیق و خوب نبودند ولی به هر حال قابل فهم بودند و در دسترس قرار داشتند اما فقط یک سده به پیش تر، طول کشید تا غرب بر این روند یادگیری مسلط شد و این را از آن خود کرد.

من چه در سخنرانی هایم در کشورهای مختلف جهان اسلام و چه در دیدار با مسئولان امور آموزشی این کشورها می گویم که علت اینکه ما نمی توانیم همین کار را در جهان اسلام انجام دهیم این است که به جنبه های نمادین (سمبولیک) این کار توجه نداریم. حال آنکه وقتی غربی ها علم اسلامی را گرفتند و از آن خود کردند حتی عبا و ردای علمای اسلام را هم گرفتند و عین همان را بر تن دانشمندان و استادان خود کردند حال آنکه ما امروزه در دانشگاه های اسلامی، ردا و کلاه استادان غربی را تقلید می کنیم. چنین به نظر می رسد که ما نمی توانیم استقلال فکر کنیم و حتماً باید نگاه غربی را برای خود برگزینیم در این نکته، اهمیتی نمادگرانه نهفته است.

من به دو مورد بسیار مشخص اشاره می کنم: یکی برداشت مسلمانان از علم یونانی و تسلط بر آن، و دیگری برداشت غرب لاتین و کسی بعد غرب اروپایی از علم اسلامی و تسلط بر آن است. در هر دوی این موارد یا یک دوره انتقال سر و کار داریم، اما به طور مشخص یک دوره هضم و یکسان سازی هم در میان بوده که البته با دفع هم همراه است همان طور که می دانید هر ملتی، هر تمدنی، اگر علم و تمدن سرزمین دیگری را گرفته، بخش هایی از آن را جذب و بخش هایی را هم دفع کرده است. این درست همان کاری است که بدن انسان انجام می دهد اگر ما فقط غذا بخوریم و بدون انزایات را دفع نکنیم ظرف چند روز از ما خواهیم افتاد شاید بگویید که این امر در مورد زاین و کارخانه های ماشین سازی یا ساخت لوازم خانگی آن چگونه بوده است و پاسخ من این است که باید صبر کرد و پایان ماجرا را شاهد بود آیا زاین دارای فرهنگ و آیین ذی، بودیسم و شیونو پس از چند سده همان زاینی خواهد بود که چندین دهه پیش علوم غربی را جذب کرد و آن را به علم زاینی متحول ساخت، یا در این فرایند تغییر و تحولاتی نیز پدید خواهد آمد؟ هنوز زود است که به این پرسش، پاسخ قطعی بدهیم.

اما سواد تاریخی که با آنها آشنا هستیم همه به یک دوره ترجمه و سپس به دوره های هضم و یکسان سازی و در عین حال دفع چیزهایی که نمی تواند قابل پذیرش باشد و با جهان بینی خاص سرزمین و تمدن تازه هماهنگ نیست. اشاره دارد برای مثال این دقیقاً همان اتفاقی است که در مورد غرب لاتین رخ داد. غرب لاتین به برخی از جنبه های علوم اسلامی علاقه نداشت و هرگز هم به آنها توجهی نکرد. کمالاتی که برخی از مسلمانان هم به بعضی از انواع علوم یونانی علاقه می داشتند و آن موارد هرگز در خاک کشورهای اسلامی ریشه نداشتند. این نکته را به لحاظ تاریخی هم می توان اثبات کرد.

حال از تمامی دیدگاه هایی که امروز و تا به این جا برایتان شرح دادم هیچ یک در دنیای اسلامی امروز قدرت مطلق را ندارد. وقتی از دید اسلام تنها مسلمانانی که جایزه توبل در فیزیک را به خود اختصاص داده است پرسیدند که بر سر علم

اسلامی چه آمده است؟ او پاسخ داد هیچ چیز، فقط نامه هر آنچه را مسلمانان در اصفهان و کوه دوبا (قرطبه) کاشته بودند امروز دانشگاه های نام آبی تی، هندی کالیفرنیا و کالج - لندنی لندن مورد بهره برداری قرار می دهند. اتفاقی که افتاده این است که چنانچه با هم عوض شده و نوعی ترجمه جنرالیایی رخ داده است. این دیدگاه در واقع پژوهشی از دیدگاه جمال الدین است که از زبان یک عالم بزرگ فیزیک بیان می شود و در واقع دیدگاهی نیست مشتمل بر اینکه علوم جدید عاری از ارزش نیستند و همان طور که گفته شد دیدگاهی است که من و بسیاری دیگر در جهان اسلام یا آن بزرگ هم تیر در سال های اخیر یک دانشگاه که دانشگاه علیگر در هند است کارهای زیادی در این مورد انجام داده که به موقع خود به آن اشاره خواهم کرد. وقتی از سه شیوه تفکر و سه نگاه متفاوت در مورد رابطه اسلام و علم مدرن صحبت می کنیم، باید این نکته را نیز خاطر نشان سازیم که پدیده های مهم دیگری هم در جهان اسلام در حال وقوع هستند که من پیش از تجزیه و تحلیل آنها کمی در این مورد برایتان حرف خواهم زد.

اولین و قدرتمندترین پدیده - جلال و جذب دایمی علم و تکنولوژی غرب در تمامی کشورهای اسلامی، به اندازه ظرفیت جذب آنهاست. به هر یک از کشورهای اسلامی که نگاه کنید، فارغ از رژیم سیاسی حاکم، نظام اقتصادی، مسلط و هر نوع نگرشی که به غرب دارند، چه کاملاً هوادار غرب باشند یا خیابان های آنها هر روز شاهد تظاهرات ضد غربی باشند کماکان روند جذب و تطبیق علم و تکنولوژی غربی بر آنها وجود دارد. این امر در سراسر جهان اسلام صدق می کند و استناد هم ندارد.

به بعضی کشورها این بحث مطرح شده است که این امر چه فایده و چه پدیده هایی خواهد داشت. البته پرسش های فراوانی مطرح است که باید به آنها پاسخ داده شود. اولین آنها این است که آیا این روند انتقال علم و تکنولوژی به نحو موفقیت آمیزی به انجام می رسد یا نه؟ اگر موفق نیست چرا نیست و چه عواملی باعث عدم موفقیت آن می شود. و اگر هست، چرا موفق است؟ این مسأله بسیار حسی و مهمی است، اما مسأله استقلال علم بحث اصلی امروز ما نیست.

پدیده دومی که امروزه جریان دارد همین تلاش تدریجی برای مطالعه در درک معنا و فهم تاریخ علم اسلامی است. خیلی محترمانه که بگویم در این زمینه مسلمانان واقعاً باید از خود خجالت بکشند و شرمند باشند. بگذارید چند نمونه عرض کنم: امروز حدود یک میلیارد مسلمان در جهان زندگی می کنند. در دو سده اول صدر اسلام که مطالعه است یا سده های هفتم و هشتم میلادی، چیزی در حدود ۲۰ تا ۳۰ میلیون مسلمان زندگی می کردند علی رغم آن امپراتوری عظیم اسلامی، تعداد مسلمانان آن قدرها هم زیاد نبود. در همان دوره صد و چند ساله، از نظر تعداد و صرف نظر از جنبه کیفی در خشان و استناد به آنها، کتاب های بیشتری از فلسفه و علوم یونانی به عربی ترجمه شده بود. در واقع تعداد کتاب هایی که در آن دوره کوتاه از یونانی به عربی ترجمه شد، بیشتر از تمامی کتاب هایی است که در یکصد سال اخیر توسط مسلمانان در تمامی کشورهای اسلامی به عربی ترجمه شده است. این واقعاً باور کردنی نیست. حالا کیفیت ترجمه در آن دوره به کناره که سبب شد تا عربی به مهم ترین زبان علمی بدل شود و این مقام را تا ۲۰۰ سال بعد از آن نیز حفظ کند. امروزه کیفیت ترجمه هایی که در زبان عربی وجود دارد بسیار نازل است و در اغلب موارد از دانش اندک در مورد زبان لاتین و عدم تسلط بر عربی کلاسیک حکایت دارد.

بیشتر کتاب های موجود در مورد تاریخ علم اسلامی توسط محققان غربی از جمله جورج سارتن نوشته شده است. کتاب مشهور او به نام «آشنایی با تاریخ علم» به زبان های متعددی از جمله فارسی، اردو، عربی و دیگر زبان های کشورهای مختلف اسلامی ترجمه شده و در کوچه و خیابان های شهرهای این کشورها به فروش می رسند. علت آن هم واضح است. چون محققان و مورخان اسلامی تنبیر تر از آن هستند که خودشان تحقیق کنند و کتابی در مورد تاریخ علوم اسلامی بنویسند. اگر هم می نویسند در واقع کتاب های



بسیار کتاب های تاریخ علم اسلامی توسط محققان غربی نوشته شده است چون محققان و مورخان اسلامی تئیل تر از آن هستند که خودشان تحقیق کنند

غربیان را رونویسی می کنند که حال آدم را به هم می زند. مسلمانان در قیاس با دیگر تمدن های آسیایی نظیر چینی ها، ژاپنی ها و هندی ها کارنامه قابل قبولی در مطالعه تاریخ علم خود ندارند و این در حالی است که این عرصه از نظر دینی بسیار مهم بوده و - ایقده آن به جمال الدین و محمد عبده در اواخر سده نوزدهم و ظهور و اوچگری منیر - در جهان اسلامی و دیگر نیروهای قدرتمند و مهم در جوامع اسلامی می رسد.

ظرف پرست سسی سال اخیر تحولی حاصل آمده است. حکومت های اسلامی به تدریج متوجه شدند که خیلی اهمیت دارد که از ۱۰۰۰ دانشجوی آنان حدود ۸۰ نفر در زمینه علم و تکنولوژی تحصیل کنند و بقیه تیر به مطالعه علوم اسلامی بپردازند و از جمله در زمینه تاریخ علم تحصیل کنند که به هر حال با علم هم در ارتباط است. هر چند علم خالص نیست و به نوعی شامل علم تاریخ، علم زیست شناسی و علم فلسفی هم می شود. مسلمانان هنوز تاریخ علم خود را نتوانسته اند و باید گفت که تاریخ نگاری علم رفته مهمی است. اگر به تمامی کتاب های تاریخ علم که در غرب نوشته شده است نگاه بکنید، خواهید دید که همه آنها به نحو معجزانه این سده سیزدهم میلادی را، سده پایان علم اسلامی معرفی می کنند. به عبارت دیگر، نویسنده و مورخ سیزدهم به نقطه پایان خود می رسد دست روی هر چیزی که بگذارد، فلسفه اسلامی، علم اسلامی، تاریخ نجوم تاریخی فیزیک کیمیاگری و بیولوژی، همه اینها، به نحو معجزه آسایی در سده سیزدهم به پایان می رسند که البته دقیقاً همان دورهای است که طی آن ارتباط سیاسی اسلام و غرب هم در آن قطع می شود. البته مسلمانان همیشه از این امر ناراحت و عصبانی می شوند اما مورخان غربی کلاً حق دارند که تاریخ اسلام را از زاویه دید خود مورد مطالعه قرار دهند و متفکران مسلمان هم کلاً در اشتباهند که تاریخ خود را از زاویه دید مورخان غربی مطالعه می کنند. ما باید بتوانیم خودمان به طور مستقیم و بی واسطه گویی که در برابر آینه ای ایستادیم، به خود و احوال خود بنگریم و برای اینکه بتوانیم چنین کنیم، نیازمند آن هستیم که تاریخ نگاری خاص خود را پدید آوریم و به مدد آن تاریخ علم اسلامی را بنویسیم.

فکر می کنم که اگر از دانشجویان حاضر در این جلسه، که از جمله ما است تعدادی دانشجویان جوان در حوزه علم هستند سوال کنم که شما از تاریخ پرست سسی اسلامی در سده هفدهم میلادی چه می دانید احتمالاً پاسخ خواهند داد که هیچ چیز. حال آنکه این دوران، دورانی در خشان در تاریخ پزشکی اسلامی است و علت اینکه شما در باره آن چیزی نمی دانید صرفاً این است که انوارد براون در کتاب خود تحت عنوان «طب عربی» چیزی در باره این دوران نوشته است. به همین خاطر شما هم در این باره چیزی نمی دانید. دلیل دیگری ندارد. براون در آن کتاب فقط به طب دوران اولیه اسلام که بر پزشکی در غرب تأثیر عمیقی بر جهان، علاقه نشان می دهد و به سده هفدهم کاری ندارد.

این موضوع تاریخ نگاری علم اسلامی، موضوع بسیار مهمی است که نباید آن را سطحی گرفت. در واقع این امر با خود خلایق پدید آورده است که نظیر کار جمیع علم و تکنولوژی در غرب را در کشورهای اسلامی بسیار دشوار می کند. بسیاری از دانشجویان جوان مسلمان تحت تأثیر ناسیونالیسم غربی از این موضوع غافل مانده اند. می خواهد که خیلی صریح و بی پروا باشم. ما سخن بگویم ملی گرایی در خاور میانه، شیخ چیره عربستان، ایران و ترکیه به خط پایان رسیده و عملاً دیگر چیزی از آن باقی نمانده است. البته ملت ها وجود دارند ولی دوران شکوه و جلال ملی گرایی سر آمده است.

ملی گرایی عربی با نظریه های آغاز شد که از سوی اقلیت های کوچک غیر مسلمان در جهان عرب مطرح شده بود. طبق این نظریه، تمدن اسلامی از زمانی که - لطف عرب بر آن به پایان رسید یعنی دوره عباسی، رو به زوال نهاد. برای مثال، اگر به تاریخ ادبیات عرب نگاه کنید همه در مورد دوره بنی امیه و عباسی حرف می زنند و بعد یک خلاصه بسیار عظیم وجود دارد تا اینکه به دوره معاصر می رسیم و شاعرانی که در باره جنگ عراق یا در مورد فلسطین شعر گفته اند این شاعران معاصر اشعار بسیار زیبا و جذابی دارند اما در این فاصله ۲۰۰ ساله بر جهان ادبیات عرب چه می رفته است؟ این دوره به کلی مورد غفلت قرار گرفته. من تردیدی ندارم که در این جمع دانش جویانی از



یمن حضور دارند. آیا در یمن یک کتاب در مورد شعر عرب چاپ شده است؟ حال آنکه در این تردیدی نیست که یمن از نظر شعر یکی از غنی‌ترین سرزمین‌های جهان اسلام به حساب می‌آید. حالا شاید یکی دو کتاب در صنعا چاپ شده باشد اما آیا این کتاب‌ها با زبانی جهانی هستند؟ ملی‌گرای عرب بعد از نهمین منوال و نهمین فصل در سال ۱۲۵۸، در کوشش برای گم‌رنگ جلوه دادن نقش تمدن اسلامی سهم مهمی دارد.

یک پیمای این رخداد این است که ۷۰۰ سال تاریخ کتب و رهای عرب مورد غفلت قرار گرفته است. من از ۷۰۰ سال سخن می‌گویم نه ۷۰ سال. با ۷۰۰ سال تاریخ فکری عرب طوری رفتار شده انگار که اعراب در این مدت هیچ کاری نکرده‌اند و تسلیم آن را در خواب بوده‌اند. آیا می‌توان مریضی را که ۷۰۰ سال در نقابت بوده است دوباره بیدار کرد و سر حلق آورد؟ فکری که در غرب سرایت دارد این است که مسلمانان بسیار باهوش‌تر از آن صاحب علم و دانش بوده‌اند، ولی به یکباره تصمیم گرفتند که دست از همه چیز بکشند و به فروش تسمیح در بازارها و آوردن و به مدت ۷۰۰ سال به این کار پرداختند تا اینکه دکتر مصدق نفت را در ایران ملی کرد و اعراب هم بیدار شدند و به صحنه تاریخ بشری بازگشتند و دوباره زندگی را از سر گرفتند. همه ما می‌دانیم که این حرف‌ها چقدر چرند است. اما ما خود نوعی است داد و قبض فکری به همراه می‌آورد که باید جدی گرفته شود.

من در سال‌های گذشته و طی بیست‌سالگی که در دانشگاه تهران تدریس کردم، همواره احساس می‌کردم که دانشجویان ما نمی‌توانند بر این مشکل فراموشی دراز مدت حافظه تاریخی چیره شوند. غلبه بر آن کار دشواری بود. آنان می‌خواستند با چهره‌هایی چون بیرونی و خولوزمی و دیگران ارتباط برقرار کنند، اما این‌ها واقعه و شکاف طولانی چنین اجزای را نمی‌دانند. این را هم می‌گویم که این واقعه فقط توسط تاریخ خلق نشده است، بلکه ماحصل مطالعه تاریخ از چشم محققان غربی هم هست که همان طوری که پیش‌تر گفته‌ام، حتی دارند مدعی شوند که اسلام فقط تا آن زمانی جنلیت داشت که بر غرب اثر می‌نهاد و پس از آن جنلیت خود را از دست داد. در واقع از دید غربی، تاریخ اسلام به دو دوره فعالیت‌های برتر اولیه و زوال بعدی تقسیم می‌شود که در عرصه تاریخ علم، عنصر مهمی به حساب می‌آید.

این امر مرا به معرفی سومین فعالیت مهمی که امروزه در جهان اسلام جریان دارد، رهنمون می‌شود. ما تا آنجا که توانسته‌ایم علم اسلامی را از منظر و دید خود مورد مطالعه قرار داده‌ایم، اما انجام دقیق و همه‌جانبه این کار زمان زیادی می‌برد و علت اصلی هم این است که ما همه دست‌نوشته‌های مرتبط با این موضوع را در اختیار نداریم. حدود سه هزار دست‌نوشته در مورد پزشکی در هند وجود دارد که هیچ‌کس تاکنون زحمت مطالعه آنها را به خود نداده است. این مشتی نمونه خروار است. هزاران مسند در یمن وجود دارد که کسی به آنها سر نزده است. اخیراً در لندن موسسه‌ای به نام «بنیاد فرقان» تأسیس شده که کار اصلی آن، صرفاً جمع‌آوری

دست‌نوشته‌های اسلامی از سراسر جهان است. این موسسه همچنین قرار است کارهای تحقیقی انجام دهد و مشخص کند که دست‌نوشته‌های اسلامی را کجا می‌توان پیدا کرد. مناطقی چون اتیوپی سرشار از گنجینه‌های اسلامی است و بسیاری از آنها به علوم اسلامی تخصیص دارد. البته این کار مدت زیادی طول خواهد کشید. جدا اما دست کم بنای آن نهاده شده و تا همین جا پیشرفت‌هایی نیز حاصل شده است.

همان‌طور که گفته شد، این سومین مرحله و قدم در راه اعتلای علم در جهان اسلام بر پایه یک منطق است. مثل و برداشت اسلامی از علم است. این کار بسیار دشوار است و زحمت فراوان دارد. کاری نیست که یک شبه انجام گیرد و اجازه می‌خواهم تا کمی در این باره که تاکنون چه کارهایی و در کجا صورت گرفته است صحبت کنم. بسیار جالب است بدقیق که برخی مکان‌هایی که در حال حاضر در آنها فعالیت‌های فکری و فرهنگی قابل توجهی انجام می‌شود، آن جاهایی نیستند که معمولاً به لحاظ تاریخی مراکز بزرگ و مشهور تفکر اسلامی بودند. به استثنای متفکران اسپانیایی، حدود نود درصد متفکران سرشناس اسلامی از این منطقه آمده‌اند. اما امروزه یکی از مناطقی که در آنها کارهای زیادی انجام می‌شود، کشور مالزی است. معمولاً مالزی را کشوری اسلامی کوچک می‌دانیم که فقط ۵۵ تا ۵۷ درصد جمعیت آن را مسلمانان تشکیل می‌دهند. اما به خاطر علاقه و توجه حکومت این کشور، کوشش‌های زیادی در مورد درک معنای علم اسلامی و اینکه چگونه می‌توان از علم موجود برای کشف دیدگاه‌های اسلامی نسبت به آن بهره گرفته در آن انجام می‌شود.

کشور دیگری که امروزه کارهای زیادی در آن انجام می‌گیرد کشور ترکیه است. معمولاً به خاطر شکل‌های رسمی که کمال اتاتورک بر ترکیه حاکم کرد، به این کشور به عنوان یک مرکز مهم تفکر اسلامی نگریسته نمی‌شود. اما در دهه‌های اخیر فعالیت‌های فکری فراوانی در این کشور صورت گرفته و بسبب شده تا دیدگاه‌های تازه‌ای در آن مطرح شود. بود مهم‌ترین نشریه‌ای که در ترکیه در این باره منتشر می‌شود، عنوان «علم و تکنولوژی» را بر خود دارد و جالب این جاست که توسط ترک‌های سکولار انتشار نمی‌یابد، بلکه به دست عده‌ای مسلمان معتقد و علاقه‌مند به چاپ می‌رسد که به اسلامیت علم اسلامی علاقه دارند. من جفا امتضاد دارم که در آینده‌های نزدیک، متفکران ترکیه قدم‌های بزرگی در زمینه جهان‌بینی علوم اسلامی بر خواهند داشت.

شاید جناب‌تر از همه این‌ها برنامه‌های است که در حال حاضر در «دانشگاه علیگر» جریان دارد. همان‌طور که می‌دانید «دانشگاه علیگر» یک دانشگاه مهم اسلامی است که حالا با توجه به رخدادهایی که در هند می‌گذرد، اسلامیت خود را در خطر می‌بیند و این خود یکی از ترازوهای مهم چند دهه اخیر است. در این دانشگاه، که من به طور کامل در جریان فعالیت‌های آن هستم، انجمن جدیدی تحت عنوان «انجمن اسلامی پیشرفت علم» (I.A.A.S) تأسیس شده و

فکرهای هم منتشر می‌کند. این انجمن را بیست‌سی نفر از آدم‌های اهل علم از رشته‌های مختلف یزش تکی، فیزیک، شیمی، بیولوژی و غیره تشکیل داده‌اند. هدف آنها در وهله اول جذب علم اسلامی و در کنار آن علم غربی است. چون به هیچ وجه امکان ندارد که بتوان بدون اشراف بر علم غربی، علم اسلامی را درک و جذب کرد. حتی بحث از اینکه می‌توان علم غربی را دور زد و کنار گذاشت، بحث پوچی است. اما نگاه و هدف ما باید مبتنی بر مبانی و اصول جهان‌بینی اسلامی و نگاه اسلامی به علم و طبیعت باشد. این یکی از بهترین کوشش‌هایی است که در حال حاضر در جهان جریان دارد. به تدریج شبکه‌ای میان دانشمندان جوان مسلمان که دغدغه دین دارند تشکیل می‌شود. به عقیده من این تلاش‌ها نتایج مثبت زیادی به بار خواهد آورد.

انجازه بدهید که بحثم را با چند کلمه در مورد آینده به پایان برسانم. هر چند بهتر است که با هر سخنی در مورد یا احتیاط بر خورد کنیم فقط خدا می‌داند که در آینده چه خواهد شد. اما اگر نظر حقیر را بخواهید، من معتقدم که بحران فرهنگی ناشی از ورود موفقیت‌های علم و تکنولوژی غربی در جوامع اسلامی، که آن قدر موفق بود تا تحولات فرهنگی سریعی در این کشورها ایجاد کند، کماکان مشگل بزرگ جوامع کشورهای اسلامی خواهد بود. بهترین نمونه آن رخدادی است که در ایران و در اواخر دهه ۱۹۷۰ در آن رخ داد. ایران بدون تردید صاحب بهترین برنامه‌ها برای آموزش علم و تکنولوژی بود و بالاترین رقم سرشته‌استاد را در میان کشورهای اسلامی داشت. ایران تنها کشور در میان کشورهای اسلامی بود که در آن بحث از علم و تکنولوژی غیر غربی جریان داشت و کوشش‌هایی در این زمینه به انجام رسیده بود. اما تحولات فرهنگی ناشی از پیشرفت‌های اقتصادی، به علاوه مشکلات سیاسی، متعددی که در ایران وجود داشت، به بروز تحولات اسلامی در این کشور در اواخر دهه ۱۹۷۰ منجر شد. حکومت فلی حاکم بر ایران بسیار علاقه مند است که دوباره همان برنامه‌های علمی سابق را که در سال‌های اول انقلاب به دست فراموشی سپرده شده بود، به مورد اجرا بگذارد و این خبر به جای خوبی است. ولی این را هم نباید فراموش کرد که تأثیر جذب علم غربی و مهم‌تر از آن، کاربرد علم در ذهن حکومت‌های اسلامی، یا کاربرد تکنولوژی مترادف گرفته می‌شود و حکومت‌ها به علم ناب‌علاقه‌ای نشان نمی‌دهند. در نتیجه دانشمندان علم ناب برای کسب بودجه در جهت انجام تحقیقات خود با دشواری‌هایی روبرو هستند. به عقیده من این جلب‌جایی فرهنگی به خون تریده‌اند. خواهد یافت. مگر آنکه در این زمینه کاری جدی صورت گیرد.

دوم اینکه به عقیده من کاربرد تکنولوژی مدرن، مشکلات دیگری هم به بار آورده و یکی از آنها بحران محیط زیست است. البته این بحران جهانی است. شما نمی‌توانید بگویید که من یک دایره دور کشور خودم می‌گشوم و نمی‌خواهم در بزرگ‌تر شدن حفره آوزون سهمی باشم. این حرف مسخره است. به این علت و همچنین به این خاطر که کشورهای اسلامی نظیر کشورهای بودیست و هند و نظایر آنها همواره مطیع و جیره‌خوار تکنولوژی غرب بوده‌اند، کوشش‌های تازه‌ای در آنها در جهت توسل به تکنولوژی‌های پدید آغاز شده است. این کار یا تلاش‌های ایران در اوایل دهه ۱۹۷۰ آغاز شد و خدا را شکر که کماکان تا حدی ادامه دارد و کشورهای دیگری چون مصر نیز در این راه قدم‌هایی برداشته‌اند.

و سراسر انجمن به عقیده من کوشش‌های فرهنگی تازه‌ای نیز آغاز شده است. آنچه عده‌ای آن را «اسلامی کردن دانش» می‌خوانند و در سال‌های اخیر محبوبیت بسیار یافته، به جریان افتاده است و باید بگویم از اینکه بخشی از آن ناشی از نوبت‌های من در دهه ۱۹۵۰ و بعد از آن است، به خود می‌بالیم. البته نقش «اسماعیل الفاروقی» قتی در این باره بسیار زیاد بود که چند سال پیش در فیلادلفیا به قتل رسید. رساله او تحت عنوان «اسلامی کردن دانش» اکنون در محافل دانشگاهی و علمی کشورهای اسلامی مورد بحث قرار می‌گیرد و به تدریج ثمرات خود را آشکار خواهد کرد. لازم به ذکر است که این کار تلاش و کوشش فراوانی از سوی دانشمندان و روشنفکران جوامع اسلامی را می‌طلبد که باید عمیقاً با علم غربی آشنا بوده و در ضمن علم اسلامی را نیز به دقت پندارند. پیام جهانی «قرآن» را به خوبی درک کنند و برای رسیدن به این هدف وقت و انرژی بگذارند. این وظیفه‌های بسیار دشوار و پرزحمت است.

ترجمه: وحید قاسمیان

